

توجیه می کنند.

تا اتمام دوران مهاجرت و ورود به کنعان حوادث بسیاری رخ میدهد که مهمتر از همه ملاقات موسی با یهوه در کوه سینا و دریافت ده فرمان است. اما در کنار این حادثه ناله و شکایت و ایراد و اعتراض دائمی اسرائیلیان تذکر داده میشود. یهوه مجبور است برای ساکت کردن آنان دائماً معجزه کند تا شاید این قوم بقول کتاب مقدس «معاند خدا» (۹۵/۱-مزامیر) را راضی نماید^۱. بجای نان از آسمان مانده آسمانی نازل می کند (مانا، گرد سفید رنگی چون باران بجای نان از آسمان فرود می آید و سطح صحرا را می پوشاند ۱۶/۴خ). بجای گوشت، بلدرچین و مرغ از آسمان فرو میفرستد ۱۶/۱۳خ، از سنگ آب بیرون می آورد ۲۰/۱۱ن، بدستور یهوه موسی مارمسین میسازد تا مارگزیدگی آنان را علاج کند ۲۱/۰۰ن، یهوه خر را به سخن گفتن و اندیشیدن وامیدارد ۲۲/۲۸ن... و گاهی نیز خشم و غضب خود را نمایان میسازد و زمین را فرمان میدهد آنها را به بلعد ۱۶/۳۱ن و مارهای سمی آنان را هلاک سازد ۲۱/۰۰ن ولی در تمام این موارد این یهوه است که معجزه می کند و به قدرت نمائی میپردازد و موسی فقط پیام آور اوست.

اما در باره ملاقات موسی این برخورد در کوه خدا صورت می گیرد. در مرحله انتخاب موسی به رسالت قبلاً تذکر داده شد که او برای اولین بار در هورب یا کوه خدا با یهوه روبرو گردید. این کوه در تحقیقات دانشمندان نقش مهمی یافته و مورد بحث زیاد قرار گرفته است.

این کوه ابتدا هورب نامیده میشود ۳/۱خ ولی پس از بازگشت از مصر به اتفاق اسرائیلیان کوه خدا سینا نام دارد و یهوه در قله این کوه ساکن است ۱۹/۱۰۰۰خ. موسی برای ملاقات خدا به قله کوه صعود می کند تا با او سخن می گوید. هیچیک از اسرائیلیان حتی حیوانات آنان اجازه نزدیک شدن به کوه را ندارد ۱۹/۱۳خ. هنگامیکه یهوه بر فراز این کوه فرود می آید تمام کوه با دود و آتش پوشیده میشود و کوه به لرزه در می آید ۱۹/۱۸خ. یهوه در این حال ده فرمان (دبایم) را بر الواح شهود و میثاق (ایدوت) با انگشتخود مینویسد ۳۲/۱۶خ و به موسی میدهد. هنگامیکه موسی با خدا مشغول گفتگوست اسرائیلیان به دستور هارون طلاها و زینت های خود را جمع کرده تا هارون برای آنان گوساله ای از طلا سازد و اسرائیلیان آنرا خدا مینامند و به این بت قربانی تقدیم می کنند. موسی که در بازگشت با

۱- اصطلاح ایراد بنی اسرائیلی از همین جا سرچشمه گرفته است.

این منظره روبرو میشود خشمگین شده و الواح را می شکنند و به دستور او لوی ها اعضاء عشیره اش سه هزار نفر را قتل عام می کنند ولی به هارون محرک این گناه آسیبی نمی رسد و فقط موسی به او می گوید «این قوم بر تو چه کرده بود که بر او چنان گناه عظیمی بار کرده ای... زیرا که هارون این مردم را به توحش و جنون هدایت کرده بود، برای خوشحال ساختن عناد انگیز دشمنانشان» (۲۱۰۰/۲۲خ) بالاخره مجدداً موسی الواح را از سنگ ساخته و یهوه بر روی آن مینویسد.

مجدداً در همین رساله این کوه هورب نامیده میشود که آنرا خشکی و بی آبی معنی می کنند ۳۳/۶خ. گاهی نیز یهوه از سیر می آید و مکان یهوه سیر است اما در سرود دبورا ۵/۴ق و در ۳۳/۲د سیروسینا مشابه میشوند این اختلافات را محققین دلیل تنوع روایات خروج میدانند. از این اختلافات در روایات دیگر خروج نیز دیده میشود. نام پدر زن موسی و رهنما و کمک دهنده او که کاهن مدیان است، زمانی رگوال ۲/۱۷خ، گاهی پترو ۴/۱۸خ و در جایی هم حُباب ۴/۱۱ق نامیده میشود.

در سنت کلیسا جبل موسی را کوه سینا توجیه می کنند و نزدیک همین کوه جبل سیربال و جبل کاترین نیز گاهی کوه خدا برداشت می شود. بسیاری بعلت آنکه این کوه نزدیک قادش (کادس) آمده است و در این روایت از صحرای سور، بر که مارا و الیم ناحیه مَضه و مریبه، که بین فلسطین و مصر قرار گرفته است، سخن گفته شده است این کوه را در جنوب فلسطین میدانند (نزدیک پترای قدیم) و برخی هم در شمال جزیره عربستان نزدیک خلیج عقبه بین بحرالحمیت و عقبه در وادی العربیه.

بعضی معتقدند که در جزیره سینا معادن مصریان وجود داشته که محافظت میشده است و فرار از این مسیر میسر نبوده است علاوه بر این آثاری که از کوه سینا در تورات شرح داده میشود، آتش و غرش و لرزه زمین، با کوهی آتشفشان تطبیق مینماید و در شبه جزیره سینا از آتشفشان اثری نیست و فقط در شمال خلیج عقبه به چنین منطقه ای برخورد می نمائیم. در باره کوه سینا تقریباً همه محققین اظهار نظر کرده اند که بازگو کردن آنها خود به رساله ای احتیاج دارد. ولی جالبست که اغلب در اظهار نظر خود بسیار محتاطند زیرا مجبورند فقط بر داستانها و روایات پراکنده ای که با هم توافقی ندارند تکیه کنند بسیاری نیز اصولاً این حوادث را یک داستان فانتزی توجیه مینمایند. برای نمونه به نظریه هرمان اشاره مینمایم که مینویسد تورات سعی می کند سنتی را پایه گذاری کند تا یک قوم واحد را هویت دهد که از مصر حرکت کرده به فلسطین آمده اند، در حالیکه از همین روایات تورات مشاهده

می‌کنیم که آنها تجارب یک گروه واحد نبوده و گروه‌های متعدد به اشکال مختلف این سرنوشت‌ها را آزمایش کرده‌اند و یادبودهای گروه‌های مختلف بصورت یک «ترادسیون صحرا» ترکیب و تنظیم شده است «آنچه در کادش بر کوه خدا و یا در کوهستان سیر رخ داد برای شرکت کنندگانی که از جلگه‌های سوریه و عربستان آمدند، ارزش مستقل داشته است. لازم نیست که این گروه‌ها همه قبلاً در مصر بوده باشند» او بالاخره نتیجه می‌گیرد اکنون معقول نیست ما به دنبال سیر حرکت اسرائیلیان در صحرا بگردیم.

دکتر فورلندر کشیش و استاد الهیات آلمانی کتاب مقدس را در این موضوع مورد بحث قرار داده است و به این نتیجه میرسد که در گفتار نبی‌های قبل از تبعید هیچ اشاره‌ای به حوادث خروج نشده و آنچه در این باره آمده است اضافی و ساختگی است که بعداً به گفتار آنها افزوده شده است. مؤلفین و تنظیم کنندگان تورات پس از تبعید به این خلاء متوجه شده‌اند و از زبان آنها قطعاتی را ضمیمه رسالات آنها نمودند. او مینویسد «همه اشارات به حوادث خروج در گفتار نبی‌های قبل از تبعید را باید ساختگی دانست. از آنها بر می‌آید که مؤلفین بعدی به فقدان یک چنین حوادث مهم دوران خروج متوجه شده‌اند و اضافات لازم را ضمیمه کردند. بهمین جهت است که هوزا، آموس، میکا و یسایا در پیامهای خود هیچ‌جا به کتاب خروج اشاره نمی‌کنند»

نوت قبلاً بیان کرده بود که «الهام در کوه سینا و ده فرمان بسیار دیر و بصورت آشکارا بصورت آخرین قسمت به رساله تتراتویخ افزوده شد». فورلندر پافراتر گذاشته و اصولاً اکثر روایات خروج را به دوران پس از تبعید نسبت میدهد از نظر فورلندر در ادبیات قبل از تبعید و گفتار نبی‌ها نه تنها از خروج و اقامت در صحرا ذکر نشده و پس از تبعید این روایات اضافه شده است بلکه حتی موسی و هارون و معجزات، دریای نی و عید پاساخ در حوالی دوران تبعید در این ادبیات وارد شده است. نبی‌ها حتی به سینا هم اشاره نمی‌کنند. آنها به فرامین یهوه اشاره می‌کنند بدون آنکه از کوه سینا نامبرند. نام شخصیت‌های اساسی و بنیانی وابسته به خروج مانند موسی، هارون، مریم و یوشع غیر از پنتاتویخ در هیچیک از ادبیات قبل از تبعید دیده نمی‌شود.

بنظر من قصه فرار گروه یا گروه‌هایی از ایبری‌های مقیم مصر به سوی فلسطین برای هویت دادن به قوم اسرائیل دارای هیچ اهمیتی نیست و پیدایش دین و قومیت آنها را نمیتواند به شایستگی توجیه کند. در اینجا باید روایتی مطرح گردد که در خور نمایش مهمترین حادثه حیات این قوم باشد. واقعه ظهور بانی دین و الهام عقیده‌ای نوین، آغاز

حیات قومی برگزیده و تشکیل جامعه‌ای با هویت مشخص در سرزمینی موعود. در دورانی که اسرائیل در کنعان میزیسته با قوم و جامعه‌ای تحقق یافته روبرو بوده است و احتیاج زیادی به محرکی برای حفظ وحدت نداشته است. دین اسرائیلیان نیز در این دوران شکل خاص کنعانی بخود گرفته و مردم هر شهر و ناحیه‌ای در مکانهای مقدس خود به تقدیم قربانی و انجام شعائر مذهبی میپرداخته اند و بطوریکه از روایات کتاب مقدس نیز برمی آید از خدای واحد و شعائر واحد و روحانیت متشکل اثری نبوده است. تازه در دوران پس از تبعید است که دین تنها وسیله دوام و پیوند این مردم می گردد و برای تحکیم این رابطه وحدت شعائر و دستورات مذهبی لزوم کامل می یابد و روحانیت متشکل جانشین دولت و هیئت نظام دهنده قوم یهود می شود. در همین دوران است که کهنات یهود کوشش می کنند با تنظیم کتاب مقدس، بخصوص تورات، و تدوین قوانین و دستورات مذهبی و برقرار ساختن سنت ها، جشن ها و آداب و رسوم قدیم و تنظیم آنها پیوند مردم مغموم و شکست خورده و زیر فشار را تحقق بخشد. در این موقعیت خلق یک داستان عظیم و جذاب و سازنده ضروری میشود که از روایات منقول باستانی ترکیب می گردد و به اندازه کافی آرایش داده میشود. با این مقدمه جستجوی کوه سینا، هورب و سیر، دریای نی، پی هاخیروت، صحرای سور... کاریست بی نتیجه، که چنین خروجی به آنگونه که تورات وصف می کند هرگز رخ نداده و در آن دوران هنوز از قومی بنام اسرائیل هیچگونه اثری نبوده است.

۴- به سوی کنعان

بنابه گزارش تورات موسی و همراهانش چهل سال در صحرا سرگردانند تا به فلسطین میرسند ۵/۶ یو. البته فاصله کوتاه شمال مصر تا مرز فلسطین را در کمتر از چهل روز میتوان طی کرد و این زمان چهل سال مانند تاریخهای دیگر تخیلی است بخصوص که در شرح این واقعه تناقض مشهود است. در ۱۱/۱۰ ن پس از ترک کوه سینا و طی سه روز راه موسی گروهی را برای خبرگیری و تحقیق در باره سرزمین کنعان می فرستد - ۱۳/۱۳ ن و آنها از نگب به بالای کوهی میروند ۱۳/۱۷ ن تا به بینند مردم کنعان چگونه زندگی می کنند. از نگب به هبرون میرسند ۱۳/۲۵ ن که این شهر داخل کنعان است. اسرائیلیان نیز در شرق موآب و در کنار نهر زرد (زارد) چادر می زنند ۲۱/۱۰ ن که نزدیک بحرالمت است. با این توصیف موضوع چهل سال صحراگردی بکلی منتفی می گردد. اسرائیلیان که چند روز راه از کنعان بدور بوده اند نمی توانند چهل سال این راه را طی کنند!!

موضوع جالب دیگر مرگ موسی است که دنباله قصه بالا بیان میشود. پس از آنکه

اسرائیلیان در شرق کنعان چادر می زنند به فرمان یهوه موسی باید به بالای کوه اباریم صعود نماید و کنعان را از دور به بیند و سپس به اجداد خود پیوندد، همانگونه که هارون نیز قبلاً چشم از جهان فرو بسته بود. «آنگاه که تو کنعان را دیدی به اجداد خود خواهی پیوست، چون برادرت هارون. برای آنکه شماها در صحرای زین فرمان مرا اطاعت نکردید» ۲۷/۱۳ ن. موسی در اینجا قبل از مرگ به فرمان یهوه یوشع را جانشین خود میسازد ۲۷/۸ ن. در ۲۰/۱۲ ن نیز آمده است «چون تو و هارون به من باور نداشتید و مرا در چشم اسرائیلیان نمی خواستید تقدیس کنید، پس شما این قوم را به سرزمینی که من به او خواهم داد داخل نخواهید کرد»

در این روایت محل فوت موسی دره موآب مقابل بیت پگر تعیین میشود ولی تأکید می گردد که قبر او نامشخص بوده و تا امروز کسی از محل آن آگاه نیست. دو نکته در این روایت جلب توجه می کند. یکی دلیلی که برای فوت موسی ذکر میشود و دیگری مشخص نبودن قبر او. اولاً چگونه ممکن است بانی مذهب و جامعه اسرائیلیان و رسول یهوه که با او میثاق بسته شده است و بارها یهوه به او وعده کرده و به صراحت مشخص نموده است که او و قومش را در سرزمین موعود مستقر خواهد ساخت، در وسط راه به امر یهوه چشم از جهان فرو بندد؟. قوم اسرائیل در سراسر راه پیمائی به نافرمانی و گله و ناله و شکایت میپردازد ولی نه تنها تنبیه نمی شود بلکه کنعان را یهوه به او اعطا می کند. اما موسی که طرف اصلی میثاق با یهوه بوده است باید بمیرد؟ بهانه ای که کتاب برای مرگ موسی و هارون، ستونهای اصلی دین و هویت اولیه اسرائیلیان، میترشد مانند همیشه بسیار ابتدائی و عامیانه است. اگر به روایت صحرای زین، که باید محرک محکوم شدن موسی و هارون به مرگ باشد، بنگریم در خواهیم یافت که استدلال کتاب بسیار بی پایه است. در ۱۷/۷۰۰۰ خ اسرائیلیان از نشنگی به شکایت و ناله می پردازند و با موسی مرافعه می کنند و موسی به سوی یهوه ندا میدهد و شکایت مینماید که این قوم بهانه گیر «کوچکترین کمبودی داشته باشد مرا سنگباران می کند» و یهوه به او می گوید که عصای خود را بر سنگ زن و از آن آب بیرون خواهد جست و موسی نیز چنین می کند و آن مکان را مضمه و مریبه یا سبل آزمایش و مشاجره مینامد. چشمه مریبه (مرافعه) مشهور است در این روایت کوچکترین سخن از هارون نیست و هیچ اشاره ای به خطای موسی نمی شود^۱ موضوعی دیگر مشخص نبودن آرامگاه موسی است. طبق

۱- هارون از طلا بتی به شکل گوساله میسازد و نام یهوه بر او می نهد و برای اینکار که عظیمترین

این روایت موسی در مرز کنعان میمیرد و به خاک سپرده میشود نه در وسط صحرا و مکانی نامشخص. رهبر قومی که چهل سال با آنان طی طریق کرده و به قول راوی بزرگترین و والاترین شخصیتی بوده است که دیگر خداوند نظیر او را در جهان نخواهد فرستاد، در وسط قوم خود می میرد ولی برای نشان قبر او سنگی هم نصب نمی شود و هیچ کس از مکان دقیق قبر او آگاه نمی گردد؟ بنظر من این حکایت دلیل بر آن است که واقعه مصر و اقامت در صحرا و ورود دسته جمعی اسرائیلیان به کنعان به فرماندهی یوشع یکی از روایات جنبی دسته ای از ابیروها بوده است که قرنهاى متوالی پس از آن به صورت یک داستان فانتزی آرایش داده شده و بزبان آنروز عظیم و پرشکوه گردیده است. این روایت پس از استقرار و متمدن شدن ابیروها در شمارده ها روایت دیگر به گوشه گنجینه های خاطرات طویف سپرده شده بوده است و نبودن اثری از موسی و خاطرات خروج از مصر در ادبیات قبل از تبعید نشان روشنی است براینکه این روایات تازه در آن دوران از این گنجینه ها خارج و برای هدف خاصی شکل داده شده اند. موسی و دین او، همانگونه که درباره زرتشت قبلاً توجیه شد، قرنها بدست فراموشی سپرده شده است بطوریکه حتی مدفن او را کسی نمیدانسته کجاست و در دورانی که روایت خروج تنظیم شده است حتی نویسندگان قادر نبوده اند یک قبر فرضی برای او ابداع کنند، زیرا هزار سال قبری برای او نمی شناختند. دین درباری فلسطین احتیاجی به وجود موسی و تعلیمات او نداشت و گرنه مسلماً در آن دوران برای او قبری ابداع میشد. ما باید بپذیریم که با موسی اصولاً واقعیت نداشته و تمام این قصه خروج ساختگی است و یا باید قبول کنیم که موسی و دینش قرنها به دست فراموشی سپرده شده است و وقتی به یاد او افتاده اند دیگر نه از دین او اثری بوده است و نه از آرامگاه او. از طرفی روایت مرگ موسی خارج از کنعان از همان صداقتهای بدویان نشانی دارد زیرا همانگونه که هرمان نیز استنباط نموده است «هیچ دلیلی نیست که بتوان ساختگی بودن این روایت را ثابت کرد بلکه برعکس اگر قهرمان این داستان به سرزمین موعود میرسید و سپس می مرد قصه بسیار هیجان انگیزتر میشد» انتخاب یوشع را اغلب ضمیمه بعدی این روایت میدانند تا ارتباط گروه موسی را با تصرف کنعان مرتبط سازند و حلقات زنجیری سنتهای پدران را با حلقه موسی — یوشع به دولت اسرائیل منتقل نمایند. در دوران خروج واقعه جالبی غیر از آنچه گذشت رخ نمیدهد. قوانین و

گناه در چشم یهوه است او هیچ مجازات نمی گردد ولی موسی که به گفته کتاب شریفترین و فداکارترین پیرو و مومن به یهوه است برای یک خطای موهوم باید چنین تنبیه شود!!؟

دستورات و شعائری از زبان موسی روایت میشود که بطور مسلم متعلق به آن دوران نیست و همه آنها در دوران اقامت در کنعان و بسیاری حتی پس از تبعید شکل گرفته اند. مسائلی که مطرح میشود کاملاً وابسته به زندگی شهری است. لباس و آرایش و زینت لباس کاهنینه که در صحرا وجود نداشته اند و تزئین محراب و چگونگی شمعدانها و نوع چوب صندوق و شکل کروبیم و ریزه کاریهایی که قرنهای پس از استقرار از دین کنعانیان اقتباس شده است و در صحرا تصور آنها بیجاست. شعائر و تشریفات و دستوراتی که در معابد کنعانی شده اسرائیلیان شکل گرفته و عبریان مقیم کادش روحشان از آن آگاهی نداشته است... یقیناً نمیتواند توسط موسی اعلام شده باشد. راوی حتی بکلی فراموش می کند عبریان صحرا گردیکه آب و نان ندارند و از درد شکم می نالند چگونه چوب سدر و شمعدان و وسایل تزئین و لباس مجلل و... تهیه نمایند. بیابان گردانیکه فاقد خیمه کافی میباشند ناگهان دارای خانه و اسباب زندگی در وسط صحرا میشوند. مثلاً در قصه کوراخ ۱۶/۳۱ ن که بر علیه موسی می شورد آمده «هنوز سخنش تمام نشده بود که زمین دهان باز کرد و آنها را با خانه و اسباب و همه آدمهایی که متعلق به کوراخ بود بلعید.»

دین صحرا، اگر وجود داشته است، مسلماً فاقد شعائر پیچیده و تشریفات خاص و کاهن و روحانی بوده است و آنچه در کتب موسی در باره قوانین و دستورات و شعائر مذهبی مطرح شده است در طول زمان و تحت تأثیر جامعه کنعانی بوجود آمده و قسمت عمده آن در دوران پس از تبعید تنظیم و تدوین شده است. آنچه در کنعان بنام دین یهوه اجرا میشد، و شاید هم اصولاً نام موسی در آن زمان بکار نمی رفت، دینی است کنعانی که با دین موسای صحرا بکلی و از ریشه متفاوت بوده است. قصه مرگ موسی و مشخص نبودن قبر او و فقدان اشارات به این حوادث در ادبیات قبل از تبعید، نکات بسیار قابل توجهی است که متأسفانه کمتر مورد توجه قرار گرفته است در حالیکه اگر آنها را به دقت بررسی کرده و موشکافی کنیم به واقعیت جالبی متوجه میشویم که من قبلاً متذکر شدم «یا موسی و قصه خروج بکلی ساختگی است و یا موسی و دین او بکلی فراموش شده و قرنهای متوالی یهوه پرستی کنعانی جانشین توحید موسوی گشته بوده است و پس از تبعید یهودیان در بازسازی هویت خویش مجدداً به آن متوجه شده اند»

د - مرحله نفوذ در فلسطین و تصرف کنعان - دوران نفوذ

تورات مطابق طرحی که ما تا کنون تعقیب کرده ایم سعی می کند ورود اسرائیلیان را به

کنعان دسته جمعی در یک زمان و از یک منطقه توجیه کند. در حدود چند میلیون اسرائیلی به رهبری یوشع از شرق فلسطین یا شرق رود اردن به زور وارد کنعان می‌گردند تا به اعتبار میثاقی که یهوه با پدران آنها منعقد ساخته است قرار گاه‌ها و شهرهای این سرزمین را متصرف شوند و دوازده قوم خدا را در آنها مستقر سازند. اسرائیلیان فراری از مصر در مدتی کوتاه بر شهرهای کنعان ریخته به دستور مستقیم یهوه آنها را ویران ساخته می‌زنند و ساکنین آن مناطق را با سنگ و گربه و احشام و حیواناتشان قتل عام می‌کنند ۱۲-۴ یو در این حمله برق آسای و یک پادشاه را سرنگون می‌سازند ۱۳/۹/۲۴ یو. این یک جنگ معمولی نیست بلکه جهادی مقدس است ۲۵/۲۸، ۸/۱۷ س^۱. یهوه در کنار اسرائیلیان چون قهرمانی با شمشیر آخته می‌جنگد و سپاه را هدایت می‌کند ۱۰/۱۴، ۵/۱۳۰۰ یو، از آسمان سنگ پرتاب می‌کند ۱۰/۱۱ یو و دشمنان راله و خرد می‌سازد یوشع از یهوه می‌خواهد که خورشید از حرکت باز ایستد و ماه ساکن شود. ماه در بالای ابالون توقف می‌کند و خورشید بر فراز گیبثون، تا اسرائیلیان موفق شوند. همه دشمنان را نابود سازند ۵-۱۰/۱ یو، نظیر شکافتن دریا در مصر، یهوه آب رود اردن را به دو نیم می‌کند و دیواری بین جریان بالا و پائین بوجود می‌آورد تا لوی‌ها با صندوق مقدس بگذرند و اسرائیلیان نیز بدنیا آزان عبور نمایند و «همه بدانند که یهوه با یوشع چون موسی همراه است» ۳/۷ یو. به این جهت یهوه سردار سپاه است و نام او «یهوه زباوت» و لشکر اسرائیل سپاه یهود است ۱۲/۴۱ خ... و دشمنان اسرائیل دشمنان یهوه ۱۷/۱۶ خ...

راویان هگزاتویخ (که به سنت کاهنان وابسته است و به بعد از تبعید تعلق دارد) مجبور بوده‌اند برای تشریح تصرف کنعان و تثبیت هویت ۱۲ قبیله اسرائیل چنین روایتی ابداع نمایند و در آرایش این قصص از صفات سامیان حمله‌گر و بخصوص شاهان بین‌النهرین که به سوزاندن و کشتن و غارت و قتل عام مغلوبین افتخار میکردند، بسیار اقتباس نموده‌اند و این توحش خون‌آلود را دستور یهوه و میل خداوند توجیه کرده‌اند. علاوه بر آنکه کوچکترین اثر تاریخی بر تأیید این روایات در دست نیست و شواهد باستانشناسی نیز خلاف آنها را آشکار ساخته است، امروز کمتر اندیشمندی یافت میشود که پس از مطالعه کتاب یوشع آنرا پرتوی از واقعیت بداند و استقرار و ورود اسرائیلیان را در کنعان حتی شبیه این روایت حدس بزند. با تشریحی که قبلاً بعمل آمد به این نتیجه، که تقریباً مورد قبول عمومی است، رسیدیم که استقرار کوچگران مختلف از طوایف و قبایل متنوع و ابیروهای بی‌وطن در سوریه و فلسطین از اوایل هزاره دوم آغاز گردیده و رفته رفته توسعه یافته است. علت اینکه ما به یک گزارش

تاریخی درباره تصرف فلسطین از جانب یک قوم واحد، غیر از دولتهای بزرگ، برخوردار نمی‌کنیم، این واقعیت است که اصولاً یک چنین قومی وجود نداشته است. اقوام و طوایف و دسته‌هایی که در فلسطین مستقر شده و بالاخره در آنجا جامعه‌ای بوجود آوردند نه دارای ریشه مشترکی بودند و نه از یک تمدن و فرهنگ واحد و پیشرفته‌ای برخوردار بودند. کنعانیان که قبلاً بر این سرزمین تسلط داشتند خود مخلوطی از طوایف مختلف بوده‌اند که بصورت دولت شهرهایی این منطقه را اداره می‌کردند و در بین آنان خوریت‌ها و هتیت‌ها نیز در کنار اقوام سامی گزارش شده‌اند. سپس فلیسترها بخشی از این سرزمین را بتصرف درآورده‌اند و در همین ادوار رفته رفته گروه‌ها و دسته‌های دیگر که ما آنها را به ابروها مشخص ساختیم، به شهرهای کنعانی مسلط شدند و حتی قسمت اعظم فلیسترها و مناطق زیر تصرف آنان با جامعه فلسطین مخلوط می‌گردند و بومیان و مهاجرین چنان با هم ممزوج میشوند که در دولت داود جز بخش بسیار کوچکی در ساحل مدیترانه فقط از اسرائیل و یودا گزارش میشود. اما جالبست که حتی در این دوران نیز یک قوم خاص با فرهنگ و هویت مستقل وجود ندارد و اگر حتی به گزارش کتاب مقدس، که سعی می‌کند قوم اسرائیل را در آن دوران کاملاً متشکل و با هویت خاصی معرفی نماید، توجه کنیم در خواهیم یافت که کاملاً عکس این تصور روایت شده است و علاوه بر آنکه اسرائیلیان خود هنوز قبایل و طوایف پراکنده‌اند، به طوایف و قبایل و گروه‌های بسیاری نیز اشاره میشود که در سرزمین فلسطین با یودا و اسرائیل بسر می‌برند و آنچه بنام دین و فرهنگ اسرائیلی ارائه میشود مجموعه‌ایست از ترکیب هویت اجتماعی و مذهبی همه این ساکنین فلسطین. محققین نیز کم و بیش بهمین نتیجه رسیده‌اند که به چند نمونه از نظریات آنان اشاره می‌کنم:

چون برایت پس از تجزیه و تحلیل مفصل نتیجه می‌گیرد که «روایت یوشع دارای هیچگونه ارزش تاریخی نیست» اقوامی که اسرائیلیان را بوجود آوردند مخلوطی از نژادها و گروه‌های مختلف بوده‌اند که حتی در کتاب مقدس نیز این واقعیت منعکس است و اکنون که یهودیان مایلند بقبولانند فقط اسرائیل قوم برگزیده یهوه، فلسطین را متصرف شده است، مسلماً با واقعیت تطبیق نمی‌کند. او همچنین مینویسد «اسرائیل بوسیله یک جریان بسیار پیچیده موجودیت یافت. ساخت عشیره‌ای آن با رگه‌های نژادی از ریشه‌های مختلف تکمیل شده بود و بدون شک شکل اصلی خود را پس از استقرار در فلسطین بدست آورد...»

اسرائیل در ابتدای پیدایش خود نه یک واحد نژادی بود نه ملی، بلکه یک اتحادیه‌ای بود از عشایر مختلف که در لوای یک میثاق و عهد نامه‌ای با یهوه متحد گردیده بودند»

ادوارد مایر معتقد است که اتحاد قبایل اسرائیل ابتدا در دوران سائول و پس از او شکل گرفته است. در دوران نفوذ به فلسطین فقط یک قوم به این نام نامیده میشد و ده قوم دیگر بعدها در کنعان شکل گرفته است. اقوام جنوبی مانند یودا، سیمون، لوی، کالب، کنار، کائین... همیشه در جنوب فلسطین ساکن بوده و اصولاً در شمار اقوام مهاجم نبوده‌اند و یودا از جنوب رفته رفته به سمت شمال توسعه یافته است. روایت حرکت از مصر و مهاجرت از میان صحرا و اعلام قانون توسط موسی در قادش که بعداً به سینا مبدل شده و نفوذ در فلسطین فقط یک قصه بدون پایه تاریخی است. از همین روایات کتاب مقدس نیز برمی آید که تصور اتحاد و یکپارچگی دوازده قبیله اسرائیل بیشتر اساطیری و تاریخی حماسی است و برای توجیه و تثبیت هویت این قوم ابداع شده است. وظیفه محقق تاریخ ابداع رمان و یا تشریح قصص و افسانه‌ها نیست.

لوترپ معتقد است که یهودیان نه یک ملتند و نه یک عشیره بلکه آنها یک خانواده هستند، همانگونه که در تورات نیز به آنها بیت اسرائیل گفته میشود. یهودیان از اقوام مختلف تشکیل شده‌اند و حتی یودا را نیز نمیتوان اسرائیلی دانست. هرمان نیز بطوریکه دیدیم معتقد است که اسرائیل از گروه‌های مختلف بوجود آمده است و بهیچوجه آنگونه که کتاب توجیه می‌کند تصرف کنعان صورت پذیرفته است. او مینویسد «آنچه در بیان بدون تعمق کتاب مقدس بطور خیلی ساده مهاجرت به ارض موعود بیان شده است به اصطلاح و زبان و تصورات عهد عتیق چندان اشتباه نیست. حقیقتاً پس از اقامت در صحرا موضوع مهاجرت قبایل متعددی به این منطقه، که میبایستی صحنه نمایش تاریخ زمان گذشته و دور آنان باشد، در پیش بوده است. اما جریان واقعی بسیار پیچیده و متنوع رخ داده است همانطور که تاریخ اولیه این قبایل و گروه‌ها نیز در مناطقی که از آنجاها سرچشمه گرفته بودند بسیار پیچیده بوده است»

او در باره اسرائیل مینویسد «باید در نظر داشت که نام اسرائیل بدو به قبایل میانی اطلاق می‌گردید و در حقیقت با یک توجیه دقیق می‌بینم که بعدها نیز این وابستگی خود را حفظ کرده است. ابتدا پس از اضمحلال دولت شمالی نام اسرائیل بصورت یک ایدال درآمد و ایده یک «کل اسرائیل» شکل گرفت تا آنجا که در ادبیات دثوتر و نومی سرمشق قرار گرفته است. قابل توجه است که این «کل اسرائیل» هرگز دقیقاً توجیه نشده و حتی تعداد مشخصی از قبایل نامیده نشده است. اینکه کل اسرائیل متشکل از ۱۲ قبیله باشد، با این شکل مشخص خود، متکی است به منابع بعدی، حتی در دوران سلطنت این ترکیب هرگز

بکار برده نشده است... منحصرأ در نسخه های مربوط به کهانت (پس از تبعید) و یا متأثر از سنت کهانت برای عدد ۱۲ ارزش قائل شده اند و کلمه بنی یسرائیل در مقابل «کل اسرائیل» بصورت قوم ۱۲ قبیله ای مشخص گردیده است. بعبارت دیگر مفهوم یک قوم متشکل از ۱۲ قبیله اسرائیلی یک یدآل است که پس از تبعید شکل گرفته است و در روایات کاهنین بصورت قصص خروج از مصر و نفوذ در فلسطین، آرایش شده است. او بالاخره مینویسد «کتاب یوشع و تصرف سرزمین مقدس و تقسیم آن بین قبایل اسرائیل و تأیید آن از جانب یهوه برای این بود که از نظر تاریخی مشروعیتی به این کار داده شود تا در مواقع لازم بتوان به این منابع مراجعه کرد»

آلت هم معتقد است که بهیچوجه اسرائیلیان بصورت یک دسته متشکل وارد فلسطین نگردیده و آنجا را متصرف نشده اند و مینویسد «سراسر کتاب یوشع حاکی از اینستکه همه قبایل اسرائیل در یک حمله دسته جمعی جنگی را پس از جنگ دیگر آغاز کرده و شهری را به دنبال شهر دیگر بتصرف در آورده اند و پس از آنکه به این طریق سراسر این سرزمین را اشغال کرده اند تقسیم مناطق را با قرعه انجام داده اند. این برداشت که در جاهای دیگر کتاب عهد عتیق نیز تکرار شده است، با واقعیت تاریخی بهیچوجه تطبیق نمی کند. این حقیقت را که کتاب یوشع بر پایه روایت قدیم تحت تأثیر شدید انحراف در درک مقصود اصلی صدها سال پس از وقوع حوادث تنظیم شده است، امروز باید اثبات شده دانست». او همچنین مینویسد «ظهور قوم اسرائیل از نظر تاریخی با پیوستن عشایر تشکیل دهنده آن در تحت تأثیر مذهب یهوه پرستی، توام است. شاید این قبایل، و لااقل بعضی از دسته های آن، قبلاً نیز خود را خویشاوند میدانستند، ولی با وجود این روشن است که تازه بوسیله این اتحاد یک آگاهی همه جانبه اجتماعی در آنها بیدار شده است که به تاریخ آنان بصورت یک قوم متشکل مبنای روحی ضروری را اعطا کرده است»

نوت معتقد است که تاریخ اسرائیل را از زمانیکه این قوم در فلسطین شکل گرفت میتوان محقق دانست و قبل از آن اصولاً تاریخ اسرائیل مفهومی ندارد.

تیل نیز نظری شبیه به نوت اظهار میکند. او نیز روایات خروج از مصر و دخول به فلسطین را غیر واقعی میدانند.

دووو معتقد است که بسیاری از قبایل اسرائیل قبل از دسته موسی به فلسطین نفوذ کرده اند. او آنها را اسرائیلیان کنعان نامید. پس از ورود گروه موسی این قبایل کنعانی نیز به دین یهوه آشنا شده اند و در اثر فشار فیلیسترها بهم پیوسته اند و عقیده واحد و خویشاوندی

دست به دست هم داده و آنها را متحد ساخته است.

نظریه مندن‌ها را قبلاً دیدیم که او اصولاً تحول کنعان را داخلی توجیه می‌کند.

گون وگ با تجزیه و تحلیل تحولات این سرزمین به این نتیجه میرسد که اسرائیلیان یک قوم وابسته بهم نبوده‌اند و مهاجرت آنان در واقع فقط یک جابجائی و تحول اجتماعی بوده است که نمیتوان آنرا یک جریان نظامی توجیه کرد، با غلبه و زور و تصرف اراضی، بلکه یک فرایند طولانی بوده است که مسلمان‌در طول چندین نسل رخ داده است. عشایر مختلف از راه‌های مختلف و در زمانهای مختلف به این سرزمین آمده و بخش عظیمی از آنان بخصوص در مناطق شمالی، در شمار مردم بومی این منطقه بشمار میرفته‌اند. او مینویسد: «میتوان روایات پاتریارشها را در حقیقت مراحل اولیه استقرار اسرائیلیان در کنعان دانست. این تصرف اراضی نه هجوم نظامی بوده است و نه غلبه و فتح با بیرق‌های برافراشته و غرش شیپور، بلکه یک نفوذ و استقرار با آرامش».

کرنفلد مهاجرت اسرائیلیان را به مصر یک جریان طویل‌المدت میداند که از دوران هیکسوسها آغاز شده و تا پس از دوران اخناتون ادامه داشته است.

آلبرایت مینویسد «یک اشتباه اصولی و بزرگی است اگر تصور کنیم اسرائیلیان در دوران قبل از استقرار در کنعان واحدی بهم پیوسته بوده و یک جامعه مشخص و معینی را مانند یکی از نمونه‌های اجتماعی شناخته شده، تشکیل می‌دهند بلکه آنها جمعی از گروه‌های مختلف الاصل بودند، همانگونه که روایات اسرائیلی نیز آنرا تأیید می‌کنند». او معتقد است که وحدت عقیده و دین یهوه پرستی در شکل جامعه اسرائیل بسیار مؤثر بوده است «اشتراک عقیده در اعتقاد به یک خدای حسود و متعصب و کیفیت رسالت دین موسی اختلاط آنها را با مشرکین کنعان ناممکن ساخته است» بطوریکه دیده میشود حتی آلبرایت که سعی می‌کند به شکلی روایات تورات را تاریخی کند، این واقعیت را تأیید مینماید که اسرائیلیان یک قوم متشکل و مشخص نبوده‌اند که دسته جمعی وارد کنعان شده باشند بلکه دسته‌ها و گروه‌ها و قبایل مختلف و متنوعی بوده‌اند که ابتدا در فلسطین با هم ترکیب شده و مفهوم اسرائیل را بوجود آورده‌اند. اشاره آلبرایت به این نکته که روایات هکزاتویخ نیز این واقعیت را تأیید می‌کند نه به آن معنی است که در روایت یوشع نیز استقرار در کنعان با واقعیت منطبق است بلکه کاملاً عکس آنست. روایت یوشع آنقدر مخالف واقعیت میباشد که در متن حکایت تضادهائی بوجود آمده و خلاف آنچه ادعا میشود تأیید می‌گردد. از یکطرف ۱۲ قبیله اسرائیل یکپارچه و در یک زمان وارد کنعان شده و آن

سرزمین را به تصرف در می آورند و آنرا بین ۱۲ قبیله تقسیم می کنند ۲۳-د/۱۱ یوولی از سوی دیگر در همین روایات از قبایل و طوایف مختلف و زمانهای متفاوت سخن گفته میشود و در روایات دیگر تورات نیز این وقایع تأیید می گردد. قبایل زبولون ایساخار، دان، اشرفلاً در کنعان بوده اند و قبیله افرایم کوه افرایم را در تصرف داشته و منطقه نفتالی و دان و ماناسه و یودا قبل از ورود یوشع وجود داشته است ۲۳/۷۰۰۰، ۲۲/۷۰۰۰، ۱۹/۴۰، ۱۸/۱۳۰۰، ۱۵/۱۳۰۰، ۱۵/۱۵، ۱۰/۲۴ لوی، ۱۱/۴، ۱۲/۳۸، ۱۳/۴۹، ۱۸/۳۳، ۱۹/۹۰۰. علاوه بر این ساکنین ده ها شهر کنعانی با نژادهای مختلف در وسط اسرائیلیان باقی میمانند ۱۰۰۰/۳۴، ۱/۲۷۰۰ ق و حتی در ۱۰/۳۱ آمده اقوام متعددی چون فلیسترها، کنعانیان، هیویت ها، هتیت ها، آموریت ها، یوزیت ها، پرزیت ها، ... که اغلب غیر سامی هستند در کنعان باقی میمانند و بگفته کتاب مقدس «پس از ورود یوشع اسرائیلیان در وسط کنعانیان هتیت ها، پرزیتها، هیویت ها، یوزیت ها... میزیستند. آنها از دختران آنها بزنی گرفتند و دخترهای خود را به پسران آنها دادند و به خدایان آنها خدمت کردند» ۳/۵-۶ ق و در انتهای روایت و پس از سالخورده شدن یوشع تأکید میشود که بخش مهمی از فلسطین هنوز در دست اقوام دیگر است ۱-۵/۱۳ یو، در حالیکه در ابتدای این روایت یهوه این سرزمین را به بنی اسرائیل بخشیده و همه اقوام ساکن آن منطقه خرم یهوه است (در این باره بحث خواهد شد) که از دم شمشیر خواهند گذشت و نابود خواهند شد. این تناقضات پیروان کلیسا را نیز مجبور می کند اظهار نظر نمایند که در کتاب مقدس نیز غیر مستقیم به این واقعیت اشاره شده است و مقصود آلبرایت نیز آنست که روایات عهد عتیق نیز تأکید می کنند که بنی اسرائیل بصورت یک ملت واحد به کنعان وارد نشده اند.

کشفیات باستانشناسی نیز خلاف روایت کتاب یوشع را به اثبات میرساند برای مثال شهرهای آی و اریحا در این کتاب در شمار مناطقی که به تصرف اسرائیلیان در آمده و ویران گردیده است ذکر میشود در حالیکه آی در ۲۴۰۰ ق.م و ویران و دیگر مسکون نشده است و اریحا نیز مدتها قبل از ورود اسرائیلیان ویران بوده است. روایت کتاب مقدس در باره ورود و استقرار در کنعان بعدی خلاف واقع است که با یک مطالعه دقیق این مسئله روشن میشود و احتیاج به شرح بیشتر نیست. در ضمن باید توجه نمود اگر بپذیریم کتاب یوشع و حوادث آن غیر واقعی است، قصه قوم برگزیده یهوه که ارضی موعود به او بخشیده شده است نیز یک داستان تخیلی خواهد گردید که یهودیان برای توجیه و تشریح هویت خود ابداع نموده اند. با قبول این واقعیت بنیان و پایه دین قومی و خصوصی یهود نیز بکلی متزلزل خواهد

گردید زیرا بدون قوم برگزیده اسرائیل و بدون میثاق یهوه، دین یهود محتوای اصلی خود را از دست می‌دهد. در سنت کلیسا کتاب یوشع را «اتیولوژی» یا روایات ریشه‌ای میدانند که از منبع و منشأ قوم سخن می‌گوید. اگر این روایات خلاف واقع باشد، آنچه تقریباً همه محققین تأیید کرده‌اند، بنائی که بر این پایه بی‌مایه ساخته میشود نیز محکوم به فرو ریختن است.

ه. مرحله تشکیل جامعه - دوران قضات

طبق روایات کتاب مقدس پس از تصرف کنعان اتحادیه ۱۲ قبیله اسرائیل به فعالیت می‌پردازد. بطوریکه از مجموع این روایات برمی‌آید جامعه بشکل یک اتحادیه پیرسالاری اداره میشود. نه مرکزی وجود دارد، نه دولتی و نه رئیس و شاه و فرمانروائی. سالمندان و سران عشایر و کلان‌های اسرائیلی مجلس مشاوره‌ای تشکیل میدادند که آنرا زغیم مینامیدند این مجلس مهمترین مقام تصمیم‌گیری در جامعه عشیره‌ای است که نمونه آنرا در سومر هزاره چهارم ق.م میتوان یافت (کتاب مدیریت نه حکومت). در هنگام جنگ یا خطر و یا در موارد خاصی این مجلس یک رهبر نظامی - اجتماعی را بنام شوفت (جمع آن شوفتیم) برمی‌گزید. شوفت را قاضی معنی کرده‌اند و از کلمه عبری شپات بمعنی قضاوت کردن مشتق می‌دانند. وظیفه این قضات در اصل رهبری نظامی و اجتماعی برای یک مدت معینی بوده است و یا تا زمانیکه واقعه مورد نظر فیصله یابد. در قبایل همچنین قضات محلی وجود داشته‌اند (مانند تولا، ایزان، الون، عبدون... ۱۲/۸۰۰... ۱۰۰/۱۰۰ ق) ولی در امور مهم شوفت قضاوت میکرده است (۵-۴ ق ۷/۱۵ س... و گاهی نیز حافظ سنتها بوده است ۲/۱۷ ق). انتخاب این قضات همیشه یکسان نبوده است و گاهی آنها بعلت کشش و جذابیت روحانی و یکنوع تقدس مذهبی به این مقام دست مییافتند و گاهی در اثر قابلیت نظامی فقط برای رهبری جنگی انتخاب میشدند و زمانی هم شخصیتهایی چون ساموئل همه این صفات را در خود جمع کرده‌اند و نبی، قاضی، فرمانده و مدیر جامعه بوده‌اند. رهبری این قضات تا زمانی ادامه مییافت که وظیفه تعیین شده را به انجام میرساندند و پس از آن خود بخود این مقام منحل شده برداشت میشد، بقول هرمان این قضات که اغلب بشکل یک قهرمان وارد عمل میشدند دارای قدرت دوره‌ای بوده‌اند و وابسته به شرایط موجود از این قدرت بهره‌برداری میکردند بدون اینکه زمان خاصی برای آن تعیین گردد.

در آثار کشف شده از اوگاریت نیز به مقامی برخورد می‌کنیم که شفت نامیده میشد و در کنار ملک و شارروم (شاه) عمل مینموده است. وظایف او نیز چون قضات اسرائیلی بوده

است. در فنیقیه نیز در سال دو ششمین انتخاب می‌کردند. در کار تار نیز یک چنین افرادی را سوفت می‌گفتند و در یک کلنی فنیقی در اسپانیا بنام ساگونت نیز هر ساله یک سوفت برگزیده میشد. مقام سفت و شفت نیز در این جوامع مانند اسرائیل موروثی نبود. این آثار میرساند که انتخاب سوفت از اوگاریت و فنیقیه اقتباس شده بوده است. در اسرائیل حتی از یک سوفت زن نامبرده شده که همان «دبورا»ی معروف است (۵۰۰/۴ ق) او هم قاضی بود و هم جنگ با کنعانیان را هدایت کرد و اسرائیلیان را متحد ساخت. یفتاح، گیدئون، سامسون از قضات دلاور و قهرمان معروفند و ساموئل از قضات روحانی که نبی هم بوده است. بعضی از این قضات را یهوه شخصاً بر می‌گزیند و در اصطلاح تورات آمده است که روح یهوه بر بدن او وارد میشود. ۳/۱۰ ق مانند اتیل اولین قاضی اسرائیل (اتنی ال) گیدئون و سامسون هم مستقیماً از جانب یهوه برگزیده میشوند ۱۳/۲۴ ۶/۱۴ ق ولی برخی را مردم انتخاب می‌کنند مانند یفتاح ۱۱/۱۱ ق. ساموئل تنها قاضی است که قبل از قاضی شدن نبی است ۳/۲۰ س و او از کودکی برای نبوت توسط یهوه برگزیده میشود و هنگامیکه رشد می‌کند کلام خدا بر او نازل می‌گردد. این قضات سپاه و ارتش دائمی نداشتند و در مواقع خطر همه باید برای شرکت در جنگ یهوه آماده باشند. به قضاتی که رهبر نظامی بودند رؤس غازین نیز می‌گفتند. کتاب قضات شرح حال این رهبران اولیه جامعه اسرائیل است هر چند از کتاب قضات تا انتهای رسالات وقایع روز (کرونیکل) بنظر میرسد که ما با تاریخ اسرائیل روبرو هستیم ولی چون اصولاً کتاب مقدس در تمام اجزاء خود یک مجموعه مذهبی است این رسائل نیز تحت تأثیر معتقدات و هدف کلی دین شکل گرفته‌اند.

در دوران قضات اتحاد قبایل اسرائیل هنوز شکل نگرفته است. از این دوران ما نیز نشانه‌های تاریخی و واقعی در دست نداریم و مجبوریم برای تشریح موقعیت قبایلی که کتاب مقدس آنها را اسرائیل می‌نامد (که نه هیچ وجه صحت این ادعا قابل اثبات نیست) به همان کتاب مراجعه کنیم. در کتاب مقدس نیز ما تا قبل از تشکیل سلطنت داود به یک وحدت قبایل برخورد نمی‌کنیم و کمتر موردی ارائه می‌شود که همه قبایل با هم اقدام کنند. در بعضی موارد از اتحاد چند قبیله سخن گفته شده است. نظام قبیله‌ای اسرائیلیان در بین محققین مورد بحث فراوانی قرار گرفته است. برخی از آنان معتقدند که این نظام چون اتحادیه آمفیکیونی در یونان و ایتالیاست قبل از تشکیل دولت و در دوران نظام خانوداه‌ای دوازده یا شش طایفه با هم اتحادی بوجود می‌آوردند تا در حفاظت یک معبد یا مکان مقدس همکاری کنند و ماهیانه یک قبیله وظیفه نگهداری معبد را به عهده گیرد. نمونه این اتحادیه

دلفی در یونان است که برای نگاهداری معابد دیمتر در ترموپیل و آپولون در دلفی تشکیل شده بود و اتحادیه دودسیم پوپولی برای معبد ونوس در شهر ولسینی ایتالیا.

نوت معتقد است که قبل از تشکیل دولت در اسرائیل نیز یک چنین اتحادیه‌ای ممکن است وجود داشته و ۱۲ قبیله اسرائیلی نیز برای حفظ و مراقبت شعار پرستش یهوه بوجود آمده باشد. ابتدا نظام قبایل شش گانه بوجود آمده است مانند قبیله له‌آ و سپس به نظام ۱۲ قبیله‌ای تبدیل شده است تا هر قبیله یک ماه از صندوق مقدس یهوه نگاهداری کند و قربانی و نیازهای لازم و وظایف مربوطه را انجام دهد.

برخی از محققین معتقدند مجلس زیشم که توسط یوشع در ورود به کنعان تشکیل شد ۲۴/۱۰۰۰ یو و تمام سالمندان، سران، قضات و سردسته‌های اسرائیل را فراخواند و با تمام مردم در مقابل یهوه میثاقی بست... همان اجتماع ۱۲ قبیله‌ای یا اتحادیه آمفیکتیونی یهوه در زیشم است. محققین نظیر ه. گونکل، س. موونیکل، ه. اوالد، گ. راد... نیز از نظریه امفیکتیونی پشتیبانی کرده‌اند ولی تقریباً اکثریت محققین نظریه وجود اتحادیه ۱۲ قبیله‌ای را پذیرفته‌اند. متأسفانه باید اعلام کرد که هر دو دسته این محققین مسائل مهمی را از نظر دور داشته‌اند. اولاً در باره آمفیکتیونی اگر کتاب مقدس مدرک ملاک تشخیص ماست کوچکترین اثری از آن برداشت در آن دیده نمی‌شود.

نه تنها اشاره‌ای به این اتحادیه برای محافظت صندوق مقدس یهوه نشده است بلکه عکس آن ارائه می‌گردد. اولاً قبایل اسرائیل در حقیقت یازده قبیله نامبرده می‌شوند نه ۱۲ لوی هیچگاه بعنوان یک قبیله عمل نکرده است پس اتحادیه «دودسیم» یا ۱۲ گانه هیچوقت تحقق نیافته است. اعداد شش و ۱۲ سمبلیک بوده و برای اقوام دیگر نیز در کتاب مقدس بکار برده شده است ۱۲ پسران ناحور، ۱۲ پسران اسمعیل (قبایل اسماعیلی) ۶ پسران ابراهیم از کتورا (اعراب). حتی در بین آریاها و حوریت‌های غیر سامی نیز از قبایل شش و ۱۲ گانه سخن گفته می‌شود، بدون آنکه معبدی برای آنان مطرح باشد که از آن نگاهداری کنند. عدد ۱۲ و مضارب آن از نظر سنتی بسیار بکار برده شده است مثلاً در گروه خوانندگان از $۱۲ \times ۲ = ۲۴$ بیست و چهار گروه ۱۲ نفری، در گروه کاهنان بهم چنین ۲۴/۱۰۰۰ کر ۴۸۰ = ۱۲×۴۰ که از چهل سال مقصود یک نسل بوده است. ثانیاً مکان صندوق مقدس دائماً در حال تغییر بوده است و از زیخم به بیت ال، گیلگال، شیلو منتقل گردیده است و مدتی توسط فلیسترها به غنیمت گرفته شده است ولی جالبست که هیچکس ب فکر آن نیست تا جائیکه خود فلیسترها آنرا پس

می فرستند و سپس بدون توجه در کیریات یثاریم باقی می ماند و بیست سال در گوشه‌ای فراموش می شود تا توسط داود از بیت امی ندب به بیت المقدس حمل می گردد. ۶-۷ س. آیا برای این صندوق اتحادیه ۱۲ قبیله‌ای تشکیل شده بود؟ معبد بصورت واقعی از زمان سلیمان شکل می گیرد و روحانیت متشکل برای خدمت به صندوق مقدس از زمان داود تشخیص می یابد. اسرائیلیان پس از ورود به کنعان تحت تأثیر دین آنان مکانهای مقدس آنانرا تقدیس کردند و به معابد شان روی آوردند و همانطور که در سراسر کتاب مقدس اشاره و تکرار شده است شعائر و رسوم آنانرا اجرا نمودند. ما می بینیم که حتی میکا شکلی از خدا می سازد و خانه خدائی بوجود می آورد و سپس قبیله دان آنرا به شهر خود منتقل کرده است و مکان مقدس بر پا داشته در آنجا به پرستش این بت پرداخته اند. بعبارت دیگر این صندوق مقدس نبوده است که همه اسرائیلیان خود را موظف به نگاهداری و تقدیس آن میدانستند. در کتاب مقدس با وجود آنکه بسیار سعی شده یادبودهای مهاجرت مصر و حوادث صحرا را بسیار گرامی دارند ولی اتفاقاً نشانی از اینکه صندوق مقدس تا این حد دارای ارزش باشد دیده نمی شود. علاوه بر این محافظت و خدمت صندوق از ابتدا وظیفه لوی ها بوده است و در این حال اتحاد ۱۲ قبیله برای خدمت به صندوق مقدس لزوم خود را از دست میدهد.

اما در باره نظام ۱۲ قبیله‌ای همانگونه که قبلاً بیان شد فقط از یازده قبیله نامبرده شده است و این یازده قبیله نیز اگر واقعیت داشته باشند تا قبل از دولت داود مسلماً یک اتحادیه کاملی را بوجود نیاورده بوده اند و خود نوت که موضوع ۱۲ قبیله را مطرح می کند مینویسد «اسرائیل از نظر تورات یک مفهوم وابسته به ۱۲ قبیله خویشاوند بنی اسرائیل و یک اتحاد مقدس این قبایل و تعهد و میثاق مشترک آنها در مقابل خداوند است. بنا به رسم سامیان و اعراب بدوی نام قبایل بنام جد آنها نامیده میشود. اسرائیل را جد این اقوام ارائه کرده اند و لذا آنها را بنویسرائیل نامیده اند ۳۲/۲۹ آ. برای تعبیر و تفسیر این نام هیچ دلیل و شاهد تاریخی و واقعی نداریم و فقط با حدس و گمان باید عمل کنیم. حتی قدیمترین و اولین باری که به این نام در استله مرئطاه اشاره شده است نیز کمکی بمان نمی کند و بهیچوجه نمیتوان ادعا کرد که این نام معرف ۱۲ قبیله تورات بوده است. جمع قبایل اسرائیلی تا جاییکه ما میدانیم بندرت در یک زمان و برای مدت طولانی موضوع یک حادثه دسته جمعی بوده اند، صرفنظر از حکومت سائول که کاملاً موقتی و از اصل غیر قابل دوام بوده است، در دوران قبل از سلطنت اغلب به قبایل مجزا، که مشهوداً به کیفیت قبیله‌ای معمول آنروز

تشکل یافته بودند و گاهی هم به گروه‌های کوچک از قبایل واحد برخورد می‌کنیم که در حوادث تاریخی وارد عمل میشوند. تشکیل دولت به اینجهت واقعاً بر پایه اتحاد قبایل اسرائیل رشد نکرده است تا در این اتحاد یک فرم معین تاریخی بدست آورند». نوت معتقد است که ما نمیتوانیم از یک ملت اسرائیل نام بریم و بهتر است بجای آن فقط نام اسرائیل را بکار گیریم. حتی یهودی و اسرائیلی را نیز نمیتوان در یک ردیف قرار داد. دیده میشود که این مهمترین مدافع نظام ۱۲ قبیله‌ای خود در این اتحادیه شک و بالاخره آنرا نفی میکنند. اگر مطالب کتاب مقدس را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم درمی‌یابیم که قبیله یودا پیوسته از دیگر قبایل جدا بوده و حتی در دوران داود و سلیمان نیز مدیریت خاص برای آن انتخاب شده است و بالاخره هم دولتی مستقل می‌گردد که از قبایل دیگر بکلی جدا و حتی رقیب و دشمن آنها می‌شود. در دوران قبل از سلطنت حتی از برخورد قبایل با یکدیگر گزارش میشود. در یک برخوردی که بین یفتاح قاضی اسرائیل و قبیله افرایم رخ میدهد یفتاح و همراهانش ۴۲۰۰۰ نفر از قبیله افرایم را می‌کشند و جالبست که تنها حامیان یفتاح در این برخورد افراد قبیله خود او یا گیلعادی‌ها بوده‌اند و دیگران خود را کنار کشیده‌اند، در حالیکه یفتاح را قاضی اسرائیلیان می‌خوانند ۶-۱۲/۱ ق و یا قبیله بنیامین را بکلی نابود می‌کنند به خاطر آنکه به زن یک لوی تجاوز کرده و او را کشته‌اند، که البته این بهانه‌ایست و از یک اختلاف قبیله‌ای حکایت می‌کند. از اسرائیلیان نیز بیش از ۵۰/۰۰۰ نفر کشته میشوند -/۲۰ ق.

جالبست که حتی امروز کم‌کم ثابت میشود اهمیت میثاق و وعده یهوه به اسرائیلیان برای تصرف ارض موعود پس از تبعید شکل گرفته است و در ادبیات قبل از تبعید به آن چندان اهمیت داده نشده است و لذا این مهمترین عامل اتحاد نیز یک دستاویز مذهبی است که پس از تبعید سعی شده تاریخ گذشته و آینده یهودیان را بهم مربوط سازند و آنها را به آینده امیدوار نمایند. ایسن، ث.ف. واینلی چنین نظری دارند و فوهرر معتقد است که «میتولوژی میثاق» با سنت دئوترونومی مطرح می‌گردد و فورلندر و نوت الهام در کوه سینا و میثاق یهوه را به دوران پس از تبعید منسوب می‌سازند...

موضوع دیگری که کمتر مورد توجه قرار گرفته است اعتقاد اسرائیلیان به یهوه و اثری است که این اعتقاد در وحدت آنان بجای گذاشته است. اغلب محققین به این اعتقاد اشاره کرده و آنرا مهمترین عامل اتحاد بنی اسرائیل دانسته‌اند در حالیکه من معتقدم پرستش یهوه بصورت یک خدای واحد و اجرای سنن و شعائر یهوه پرستی تا قبل از تبعید در جامعه

اسرائیلیان ریشه عمیقی نداشته است. اسرائیلیان را نباید با یهودیان یکسان گرفت و تدین و تعصب مذهبی آنان را بر اسرائیلیان منطبق ساخت و چون کتاب مقدس فضای پس از تبعید را بر دوران گذشته منعکس نمود. برخلاف گفته آلبرایت در جامعه اسرائیل اثر زیادی از اعمال قدرت یک خدای متعصب و حسود نمی بینیم و هر قدر کتاب مقدس مایل است این عامل را موثر و بزرگ جلوه دهد ناخودآگاه در تشریح حوادث عکس آنرا تأیید می کند. دیدیم که کتاب قضاات در همان آغاز ورود اسرائیلیان از امتزاج آنها با کنعانیان و حتی پرستش خدایان آنها سخن می گوید ۳/۶ ق و این واقعیت در سراسر کتاب مقدس تکرار شده است. اصولاً همانگونه که قبلاً اشاره شد نام اسرائیل از شعائر پرستش خدای ال کنعانی گرفته شده است و پس از قبول یهوه باز هم هنوز سنت ها و شعائر دین قدیم را حفظ کرده بودند. اقوام و عشایر مختلفی که جامعه اسرائیل را بوجود آوردند همه دارای هویت واحدی نبودند و بهمین جهت نیز آداب و رسوم و سنن مذهبی مختلفی بین آنها رواج داشته است و اغلب آنها را بنام یهوه ادامه میدادند. بنظر من این خدای متعصب و حسود شخصیتی است که پس از تبعید به یهوه داده شده است و گرنه وقوع حوادثی که ما در کتاب مقدس به آنها برخورد می کنیم غیر ممکن بود. در هر فصلی از کتاب نشانه هائی از بت پرستی و شعائر دین کنعانی است و برادر موسی یا زبان و پیمبر او - ۴/۱۵۰ خ، اولین مروج بت پرستی است که از اولین روزهای ظهور دین یهوه گوساله پرستی را به مردم تبلیغ مینماید. اما غیر از این قصه آثار واقعی نیز شاهد بر این مدعا است. در نامهای بزرگان اسرائیل و حتی قضاات و رهبران روحانی آنان ما هنوز آثار بعل پرستی را مشاهده می کنیم. حتی نامهای پسر و دختر داود نور چشم یهوه با نام بعل ترکیب شده است و سلیمان منبع حکمت و کمال اسرائیل بت پرستی را رواج میدهد. در این باره در فصل خدای دین یهود بحث خواهد شد.

با توجه به این آثار و علائم فراوان که مسلماً مثنی از خروار است و نویسندگان کتاب مقدس با ترمیم و اصلاح این روایات کوشیده اند قدرت نمائی یهوه را جلوه خاص بخشند، چگونگی میتوان از عدم امتزاج اسرائیلیان با اقوام دیگر سخن گفت و چون آلبرایت مدعی شد که «اختلاط اسرائیلیان با مشرکین کنعان ناممکن بوده است» و با این تصور اسرائیلیان را قومی یهوه پرست متدین و متعصب دانست که از ترس خدای حسود خود جرات اختلاط با مشرکین و کسب شعائر آنان را نداشته اند، در حالیکه گیدئون یا یروب بعل قاضی شهر اسرائیل و برگزیده یهوه بتی میسازد و مردم را به بت پرستی می خواند و اسرائیلیان در هر گوشه ای به پرستش بعل بگور، بعل بریت... اشره، تموز... مشغولند و بقول راویان کتاب

مقدس، که بارها و بارها تکرار شده است، آنها در هر بلندی و زیر هر بوته و درختی قربانی تقدیم می کنند و کودکان خود را به مولوخ قربانی می دهند و به شیعه ترین شعائر بت پرستی عمل مینمایند!! فریاد نبی های قبل از تبعید همه بر علیه این اعمال شنیع و آثار شرک و بت پرستی است که نه تنها مردم که کهنات و روحانیت اسرائیل نیز رسماً به تبلیغ آنها میپرداخته است. با توجه به این وقایع نمیتوان از یک اتحاد و اشتراک حقیقی قبایل اسرائیل سخن گفت و شاید در دوران سلیمان با اعمال زور و تحت فشار دولت مرکزی این تشکل تا اندازه ای بوجود آمده باشد ولی تجزیه این دولت پس از سلیمان حکایت از آن دارد که حداقل بین یودا و قبایل شمالی این وحدت صورت پذیرفته بوده است. فهرر معتقد است که گروه های مختلفی که جامعه اسرائیل را بوجود آوردند ابتدا نه دارای تشکیلاتی بودند و نه اتحادیه معینی مانند آمفیکتیونی داشتند بلکه گاهی به دلیل خویشی بعضی از قبایل در جنگها با هم متحد میشدند. در دوران قضات آثار جامعه قبیله ای و عشیره ای کاملاً مشهود است و از زندگی چادرنشینی شواهد بسیاری وجود دارد. معبد و مسجد اسرائیلیان تا مدتهای مدیدی چادر الهام یا خیمه قرار و ملاقات، اوحل موعده، بود و حتی در زمان داود نیز هنوز از معبد نشانی وجود نداشت البته به مکانهای مقدسی اشاره شده است که مقومات نامیده میشد، مانند گیلگال، بت ال، میز پا، ولی این مکانها یادبودهای فرهنگ کنعانی بود که اسرائیلیان نیز آنها را مقدس میداشتند. صندوق مقدس ابتدا در شیلو (سیلو) مستقر بود و در برخی از جنگها به عادت قدیم در جلوی سپاه حرکت داده میشد چون یهوه را جلو دار و فرمانده خود می دانستند. وابستگی شدید به صندوق مقدس همانگونه که قبلاً بیان گردید بهیچوجه وجود نداشت و روایات کتاب مقدس بهترین موید این نظر است. سخنگویان و نمایندگان قبایل را نصی (نصی ایم جمع این کلمه است) مینامیدند. این اصطلاح را بسیاری امیر و شاهزاده ترجمه کرده اند و حتی در کتاب بیبل واحد نیز چنین آمده است ولی این برداشت به دلایل بسیار صحیح نیست. باید توجه کرد که در دوران قضات اسرائیلیان فاقد امیر و شاهزاده بوده اند. در ۱۶/۲۵ آاز نصی ایم اسماعیلیان (اسمعیلان) در دورانی صحبت میشود که آنها هنوز چادرنشین و کوچگرند و در ۱۶-۵/۱ آن آنها سخنگویان قبایلند که در موقع عقد قرار داد و معاملات و برخوردهای بین قبایل از جانب آنها نظر میدهند برخی از محققین نصی ایم را قاندین قوم تعبیر کرده اند که این تعبیر نیز به شهادت روایات کتاب مقدس صحیح نیست. تیل معتقد است نصی ایم نمایندگان قبایل بوده اند که برای زیارت سالیانه مکان مقدس دور هم جمع شده و در ضمن در باره امور نیز به

نمایندگی قبیله تبادل نظر میکرده‌اند. علت اشتباه محققین در توجیه مفهوم نصی برداشتی است که از این اصطلاح در دوران پس از تبعید رایج گردیده است. در این دوران نصی بعنوان یک قائد و امیر بکار برده شده است. در رساله هزقل بعنوان مثال نصی یک امیر روحانی است و تقریباً حالت مسیح را دارد. رئیس مجلس قضات اورشلیم یا سنهدرین نیز نصی نامیده می‌شده است. از نصی در تورات نیز گاهی بعنوان بزرگ خانوار یاد شده است. ۱۱/۱۵.

کوچکترین واحد جامعه را خانواده تشکیل میداده است که به سرپرستی پدر یا مرد خانواده (گیر) اداره می‌شده است. خانواده بزرگ یا خانوار از ترکیب چند خانواده بوجود می‌آید و بیت اب (خانه پدر) نامیده می‌شده است. از ترکیب چند بیت اب عشیره یا طایفه بوجود می‌آید و جمع چند طایفه قبیله یا میش بهار تشکیل می‌دهد. ۷/۱۴ یو. مثلاً در قبیله یودا عشیره سراخی و بیت سیدی مردی بنام اخن بن کرمی سرپرست و مرد (گیر) فامیل نامیده می‌شود ۷/۱۸ یو (اخن بن کرمی سیدی، پسر سیراخ از قبیله یودا) و یا گیدنون از بیت یوآش و عشیره ابی از ر و قبیله ماناسه.

همانگونه که ت. او. ولف نیز اظهار می‌کند اجتماع مردم در اسرائیل مهمترین مرجع تصمیم‌گیری بوده است و حتی مجلس زغنیم تابع آن توجیه می‌شود. در کتاب مقدس این مجمع بالاترین مقام اجتماعی است. در این رسالات اغلب اصطلاح همه سران و سالمندان قوم با همه مردم مرادف ذکر شده است و این می‌رساند که در بعضی اوقات همه مردان قبیله یا شهر در تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کرده‌اند و نظر آنها تعیین‌کننده بوده است. در تعیین قضات و حتی در دوران سلطنت برای تعیین شاه نیز به همه مردم مراجعه می‌شود و اجتماع مردم و تصمیم آنها دارای قدرت اجرایی است. جنگ و صلح نیز با نظر آنهاست ولی بطوریکه دیدیم هنگام جنگ مردم رهبری بنام شوفت بر می‌گزیدند و اختیار جمعیت را موقتاً به او می‌سپردند. نه تنها ولف، و ر. کوردیس به این ریشه دموکراسی ابتدائی در اسرائیل تکیه می‌کنند بلکه اغلب محققین این واقعیت را می‌پذیرند که قبل از ایجاد سلطنت و حتی تا مدتی پس از آن هنوز این دموکراسی ابتدائی در جامعه اسرائیل حکمفرما بوده است. در بین قبایل شیخ از احترام سنتی برخوردار بود ولی ریاست مطلق نداشت و نمی‌توانست نظر خود را بر افراد قبیله تحمیل کند. او دارای ارگان اجرایی برای اعمال قدرت نبود بلکه افراد قبیله به اعتبار رسوم و سنن از او تبعیت می‌کردند نه قانون و زور. گاهی چند قبیله با هم متحد شده کاری را انجام میدادند و در این اتحاد روابط خویشاوندی مهمترین عامل بشمار میرفت.

تیل در باره دموکراسی اولیه اسرائیل مینویسد «به این طریق نهاد دموکراتیک جماعت (مجمع عامه) یک نظارت سخت، حتی بر قدرت شاه، تا مدتها پس از تشکیل دولت اعمال مینمود، هر چند خود این نهاد به تدریج تبدیل به یک مجلس نمایندگی گردید»

بطوریکه در فصل سلطنت خواهیم دید حتی تا مدتهای مدیدی پس از ظهور شاه، رای مردم و مجلس عامه در کنار رای یهوه مهمترین عامل تعیین کننده در جامعه اسرائیل بوده است. حتی در تقسیم اراضی و مناطق رای عمومی مؤثر بوده است. هنگامیکه جامعه اسرائیل وسعت یافت این مجمع عمومی «عام ایش یسیرائیل» یا جمع مردان اسرائیل، به مجمع عمومی نمایندگان مردم یا مجلس زغنیم و مجمع نصی ایم، تبدیل شد که اغلب از آن بعنوان مجلس پیران قوم سخن رفته است — ۲۴/ یو ۸/ ش ۱، ۲۳/ ش ۲، ... که در — ۲۳/ ش ۲ مدتها پس از تشکیل سلطنت و حتی جدائی دولتهای شمال و جنوب به مجلس عامه یا «همه مردم از پیر و جوان» برای تصویب نظر شاه اشاره میشود، که باقیمانده همان دموکراسی اولیه است. حتی از زبان موسی زغنیم باعام اسرائیل مرادف می گردد ۴/ ۲۹۰۰ خ، ۱۹/ ۷ در ۱۲/ ۲۱۰۰۰ خ ... در همه این موارد موسی از پیران قوم دعوت می کند ولی همه قوم به او تمکین میکنند پس از موسی نیز چنین بیان شده است — ۱۱/ ۸/ س ۱، ۱۷/ ۱۹/ س ۲، — ۱۱/ ق، ۷/ ۲۰/ ش ۱ — ۲۳/ ش ۲ البته چون این روایات بعدها شکل گرفته است خاطره جماعت و یا جمع مردم با مجلس زغنیم در هم آمیخته شده است و این تحول جمع مردم به جمع نمایندگان مردم در این روایت منعکس گردیده است. جالبست که در مواردی حتی رای مورد تصویب پیران قوم و نبی نیز قبول عامه را نیافته است و مخالفین که در اقلیت بوده اند بدون آنکه مانعی در راه آنها ایجاد شود ازادانه ابراز مخالفت کرده اند. مثلاً در ۱۲/ ۱۱/ ۲۷/ ۱۰/ س ۱ پس از برگزیدن سائول به سلطنت از جانب یهوه و نبی او و اکثریت مردم، گروهی این انتخاب را نمی پسندند و برای او هدیه، که علامت بیعت بوده است، نمی آورند و او را حتی تحقیر می کنند ولی سائول شاه بروی خود نمی آورد و آنها را به حال خود می گذارد. فقط در دوران سلیمان است که بقول کتاب مقدس یوغ سختی را برگردن مردم میگذارد و با دیکتاتوری شدید صدای مردم را خفه مینماید و دموکراسی ابتدائی را بکلی متوقف میسازد. البته نتیجه آنهم شورش مردم بر پسر او و تقسیم دولت اسرائیل است. پس از سلیمان سلطنت و در بار بیشتر بر جامعه مسلط گردیده است و مردم اعتیاد دوران سلیمان را احساس می کنند ولی از روایات کتاب برمی آید که آن تمرکز دیگر حاصل نمی شود و اعمال زور و قدرت به آن شدت صورت نمی پذیرد.

در جامعه اسرائیلی طبقات وجود نداشت و چون جوامع بابل و کنعان نظام طبقاتی در آن حاکم نبود. در روایات مختلف از اشراف و نجباء طبقه حاکم هیچ نشانی یافت نمی شود. افراد برجسته مانند قضات، نصی ایم و پیران قوم از یک احترام اجتماعی روحانی برخوردار بودند که بهیچوجه با اشرافیت توأم نبود و بطوریکه دیدیم حتی یک فاحشه زاده فراری چون یفتاح به مقام قضاوت میرسید. مالکیت زمین در ابتدا عمومی بود در نظام قبیله ای چون فرد تحت حمایت عشیره و قبیله قرار دارد و قبیله معرف هویت و شخصیت اجتماعی گروه است مالک و مسئول اصلی بشمار میرود. در نظام شهری رفته رفته شخصیت فردی تقویت میشود و مالیکت و مسئولیت فردی توأم با بهره گیری و پاداش فردی رشد می کند. در نظام قبیله ای افرادی چون اجیرها، بیوه ها، لوی ها، تحت الحمايه ها، بندگان از جانب قبیله نگاهداری میشدند و حفظ و حراست آنان بعهده قبیله بود. در جامعه شهری این افراد رها شده بشمار میرفتند و اغلب از مالکیت محروم بودند و بر آنها مقروضین و خطا کارانی که به دلایل اجتماعی از مالکیت محروم میشدند، نیز اضافه می گردید. آثار نظام شهری در بین اسرائیلیان رفته رفته بظهور میرسید ولی تا مدتها از همه مردان اسرائیل سخن گفته میشود که در حقوق با هم برابرند و حتی در ارتش نیز جز رهبر و سردار سپاه همه مساوی هستند. بردگان در این زمان تنها گروهی بودند که نه از آزادی و نه حقوق شهروندی و مالکیت برخوردار بودند. فرهنگ و نظام اجتماعی کنعان رفته رفته در اسرائیلیان نیز مؤثر واقع شد و بخصوص توسعه زراعت و امور کشاورزی موجب رشد مالکیت فردی گردید بطوریکه اصطلاح خاصی برای مالکین بوجود آمد و عام ها ارض (عام ها ارض) یا مردم صاحب زمین و همچنین گیب بر هایل، مردان مالک کم کم برتری یافتند و بخصوص سران جامعه یا همان زغنیم، نصی ایم، سریم (سردسته)، رشیم (رؤسا) مقام خود را وسیله توسعه مالکیت خود ساخته و طبقات ممتاز جامعه شدند. با این تحول قرض و ربا نیز رواج یافت و کم کم گروه مقروض و ورشکسته و محروم از مالکیت زمین زیاد شد که مجبور بودند برای سرمایه داران چون اجیر خدمت کنند، مانند گروهی که به یفتاح و داود و ابی ملش پیوستند و بقول کتاب «افراد بی حقوق و مایوس و مقروضی که چیزی نداشتند تا از دست دهند» کاملاً مانند جامعه کنعانی که اپروها در آن رشد کردند در این جامعه نیز آنها را عبری مینامند، که قبلاً در این باره بحث شد (—/ ۹/ ۱۱۱ ق ۲۲/ ۲ س ۱...).

گروهی نیز مجبور میشدند خود را بفروشند و چون بنده خدمت کنند. در قوانین تورات دونوع بنده پیش بینی شده است یکی بنده دائمی و دیگری بنده عبری ۶—۲۱/ ۲خ. بنده ایبری را که در شمار برادران اسرائیلی است فقط شش

سال میتوان بخدمت گرفت و سپس باید آزاد شود. همچنین از کنیزهائی سخن گفته میشود که به اختیار ارباب در می آمدند و آنها نامیده میشدند و کنیز خاص خانم خانه که در موقع ازدواج چون جهیزیه به او داده میشد و به شخص خانم خانه تعلق داشت و شیفا نام داشت، مانند هاجر. براین بی حقوقان اجیرهای روزمزد فاقد مالکیت نیز افزوده میشدند که زکیر نامداشتند و از نظر اقتصادی وابسته ولی از نظر اجتماعی آزاد بودند، و همچنین تحت الحمایه ها (گر) و بیوه ها - اَلْمَتَه و ایتام - یتیم... اینها افراد بی حقوق و یا کم حقوق جامعه را تشکیل میدادند که در اثر رشد نظام شهری کم کم از حمایت طایفه محروم میشدند و در شمار دیگر بی حقوقان در می آمدند.

متأسفانه اطلاعات دقیقی از ساختمان اجتماعی دوران قضات و چگونگی تبدیل این نظام به نظام سلطنت در دست نیست. گزارشهای کتاب مقدس در این مسائل بعلت آنکه بیشتر هدف دینی و مذهبی تعقیب میشده است، هم بسیار موجز و مختصر است و هم بدلیل آنکه قرن‌ها پس از وقوع حوادث تنظیم شده است، کاملاً قابل اعتماد نیست. در استفاده از این منابع باید بسیار دقت کرد و بخصوص در ترتیب و تسلسل آنها به این واقعیت توجه نمود که بسیاری از حوادث در فضای تنظیم روایات تصور و تخیل شده اند. با وجود همه این مشکلات چون راویان حکایات کتاب مقدس، بطوریکه قبلاً نیز اشاره شد، از یک صداقت عامیانه و سادگی بدوی برخوردار بوده اند اگر بدون پیش داوری آن روایات را بررسی کنیم به حقایقی دست خواهیم یافت.

و- مرحله تشکیل دولت - دوران سلطنت

۱- ظهور سلطنت^۱

بطوریکه در فصل گذشته دیدیم در جامعه عشیره ای اسرائیل یک نظام دموکراسی ابتدائی حاکم بود. دین یهوه پرستی نیز در آغاز با این شکل جامعه و نظام آن بسیار توافق داشت و بطوریکه از روایات کتاب مقدس استنباط میشود یهوه به همه پیروان و نیایشگران خود بیک چشم مینگریست و آنها همه عام یهوه محسوب میشدند. در اینحال تمام قوم اسرائیل برگزیده یهوه اند و یک قبیله و گروه و حتی خانواده و افراد خاصی برجستگی نمی یابند. یهوه مایل است که همه افراد بنی اسرائیل کاهن و روحانی او گردند. ۱۹/۶ خ در این اعلام نظر مسائل دقیق و ظریفی نهفته است. اگر این گفته شکافته شود حتی وجود نبی

۱- به توضیح آخر فصل مراجعه شود.

و پیمبر نیز لزوم خود را از دست می‌دهد. چه رسد به حاکم و سلطان. در هر حال دین یهوه یک دین مردمی و عمومی و با اصول دموکراسی ابتدائی کاملاً موافق بوده است. در جامعه اسرائیل سنت‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای با معتقدات مذهبی درهم آمیخت و پایه های نظام ساده مردمی را مستحکم نمود. حتی به وضوح می‌بینیم که در مراحل آغازی در دین یهوه از روحانی و کاهن اثری نیست و لوی‌ها نیز حضور بسیار محدودی دارند. دین یهوه در مراحل اولیه تأثیر عمیقی در حفظ نظام مردمی اسرائیلیان داشته است. توسعه برخورد اسرائیلیان با جامعه کنعان باعث می‌شود که رفته رفته شعائر دینی و رسوم و آداب شهرنشینی در این مردم نفوذ کند و دین یهوه پرستی چنان با مذاهب کنعانی در آمیزد که اثر بسیار محدودی از آن باقی ماند. از سوی دیگر پیدایش مالکیت فردی و ظهور اقلیت ممتاز بر سرعت تحول جامعه می‌افزود. وجود این معتقدات مذهبی مردم، که شدیداً مخالف قدرت گرفتن یک طبقه حاکم بود، تحول نظام جامعه را بسوی سلطنت بسیار کند می‌نمود، بطوریکه بیش از دو قرن ظهور سلطنت را به عقب انداخت.

اپروهائی که شهر دولتهای کنعانی را سرنگون ساخته و خود جانشین آنها شدند بطور معمول میبایستی حکومت‌های نظیر گذشته در آن شهرها برقرار سازند ولی از دوران نفوذ عبریان به کنعان تا آغاز حکومت و سلطنت سائول چند قرن سپری میشود و در اینمدت از هیچ دولت شهر اسرائیلی گزارش نشده است. روایت گیدئون و سپس ابی میلک، کوششهای ناموفقی است که برای برقرار ساختن نظام سلطنت بصورت شهریاری و دولت شهری بعمل آمده است. فشار فلیسترها و خطر تسلط کامل آنها بر اسرائیلیان یکی از عواملی است که ظهور سلطنت را تسریع نموده است و اگر معتقدات و سنت‌های قدیم آنها نمی بود این عامل خیلی زودتر و سریعتر اثر خود را بجای می گذاشت. مادر سراسر کتاب مقدس با یک مخالفت درونی و انتقاد آمیز و برداشت منفی روبرو هستیم. قبلاً باید این نکته مهم را در نظر داشته باشیم که روایات پیدایش و تثبیت سلطنت در کتب ساموئل و شاهان بیان شده‌اند که به دوران تبعید و پس از آن منسوب میشوند. مسلماً برای تنظیم این روایات مدارکی در دست بوده است و حکایات سینه به سینه قومی نیز مورد استفاده قرار گرفته است، که همه آنها مسلماً در دوران سلطنت شکل گرفته و از آن فضا متأثر شده‌اند. یقیناً یک چنین روایاتی اگر در جهت تحسین سلطنت تقویت نشده باشند، به ضرر این نظام پرورش نیافته‌اند، بخصوص که تنظیم کنندگان اصلی این کتب پس از تبعید تحسین کنندگان پرشور سلطنت داود، پایه گذار واقعی پادشاهی موروثی در اسرائیل و مجذوب جلال و شکوه در بار سلیمان

بوده‌اند و در آرزوی دولت قدیمخود شاه بودا را تا حد مسیح نجات بخش و چشم و چراغ یهوه
 عظمت بخشیده‌اند و از سلیمان یک حکیم و فیلسوف و عارف نابغه ساخته‌اند. یک چنین
 ستایشگران سلطنت نمیتوانند در گزارشات خود محاسن شاهان را به رذائل مبدل سازند و
 تمایل مردم را به سلطنت نفرت و انزجار روایت کنند. کلیسا و محققین متمایل به کلیسا
 برای حفظ حیثیت داود که جد مسیح و مورد احترام شدید کلیساست مایلند بقبولانند که
 تنظیم کنندگان کتاب مقدس پس از تبعید انتقاد شخصی خود را از سلطنت در این روایات
 وارد ساخته‌اند. در کتاب بیبل واحد آمده «شخصیت‌های دئوترونومی که در تنظیم کتابهای
 ساموئیل فعالیت می‌کردند در مسائل مهم نظر مذهبی خود را منظور داشته‌اند، بخصوص در
 برداشت خویش درباره سلطنت یک دید مساعد با سلطنت، که با جریان تاریخ بیشتر توافق
 میتواند داشته باشد، در مقابل یک دید مخالف و انتقاد آمیز قرار گرفته است» تنظیم
 کنندگان این روایات اغلب روحانیون بوده‌اند که بیشتر موافق با سلطنت بوده‌اند تا مخالف
 آن، بخصوص سلاطین اولیه که تا حد پیمبری تحسین شده‌اند و داود و سلیمان حتی در
 ادبیات عرب که از فرهنگ یهود متأثر شده است، بصورت دو پیمبر به عقل و درایت و
 عظمت روح ستوده شده‌اند. یهودیان پس از تبعید در آرزوی تشکیل یک دولت مستقل
 بودند. اگر آنها اضمحلال خود را در اثر عدم لیاقت برخی از شاهان میدانستند یقیناً با
 سلطنت مخالف بودند و این واقعیت از ادبیات پس از تبعید استنباط میگردد. در همه این
 ادبیات شکست و اسارت یهودیان را نتیجه شکستن میثاق یهوه و عدم اجرای دستورات او
 توجیه کرده‌اند. آنها خطای یک فرد یا یک حکومت را مسئول این فلاکت ندانسته‌اند و
 هرگز یک نظام خاص سلطنت را مطرح ننمودند. اصولاً در دوران پس از تبعید نظام سلطنت
 چنان در جهان پایه گرفته بود که کسی به اصل آن ایرادی نداشت و بخصوص بزرگان در
 تبعید چنان به این نظام معتاد بودند که آرزو میکردند شاهزاده‌ای از شاهان یهود رهبری آنانرا
 بعهده گیرد و زرو بابل یا شش بازار اولین فرماندار آنان نیز یکی از شاهزادگان خانه داود بود.
 مسیح موعود نیز از آل داود معرفی میشد و مسلماً منتظر الظهوران این سلطنت الهی نمیتوانستند
 مخالف نظامی باشند که جد این مسیح موجد آن بوده است. اتفاقاً بحق بسیاری از محققین
 معتقدند که در زمان سلطنت اغلب گزارشات مخالف این نظام از بین برده شده است و آنچه
 به تنظیم کنندگان پس از تبعید رسیده است مشتکی از خروار بوده است. بخصوص شماتت
 سخت نبی‌های قبل از تبعید معرف این مخالفت اصولی دین یهوه با نظام سلطنت است، که
 در آثار پس از تبعید و بخصوص در بیانات کاهن پیمبران یهودی چون هزقل اثری از آن دیده

نمی شود. این واقعیت یکی از شواهد روشن برای تأیید نظر موافق روحانیت پس از تبعید با سلطنت است. اشاره به سلطنت و تشکیل دولت برای اولین بار در روایت گیدئون بعمل آمده است. اسرائیلیان با سلطنت از دورانهای بسیار قدیمتر آشنا بوده اند و اجداد آنها که در سرزمینهای مختلف خاور میانه میزیسته اند با دولتهای پادشاهی بزرگی چون بابل، هتیت، میتانی و مصر در تماس بوده اند. در کنعان و سرزمین فلیسترها شاهان محلی فرمانروائی میکردند و فقط اسرائیلیان بودند که در وسط این سرزمینهای سلطنتی از نظام دموکراسی ابتدائی برخوردار بودند و مدت درازی نیز این نظام را حفظ کردند.

طبق روایات کتاب مقدس گیدئون که لقب او پروب بعل یا بعل برای او مبارزه کند، بوده است، به مقام شوفت برگزیده میشود تا حمله میدیانیتهای رابرترف سازد و اسرائیلیان را از تسلط آنان نجات بخشد. — ۶/۰ ق. هنگامیکه گیدئون با موفقیت وظیفه خود را به انجام میرساند اسرائیلیان به او پیشنهاد می کنند سلطان آنها گردد ولی گیدئون به آنها پاسخ میدهد «من نمی خواهم بر شما فرمانروائی کنم و همچنین پسر منم نباید بشما حکومت کند زیرا یهوه حاکم شما باید باشد» — ۸/۲۳ ق.

پسر او ابی ملخ (که همان ملک است و این نام را پدر شاه یا پدرم شاه است باید معنی کرد) از کنیزی زیبای فردی را با نقره هائی که از معبد بعل بریت بدست می آورد اجیر می کند و به کمک آنها هفتاد برادر خود را گردن میزند و بر زیخم سه سال سلطنت مینماید ولی بالاخره مردم زیخم از او برمی گردند و بوسیله سنگی که زنی از بالای برج شهر بر فرق او می کوبد کشته میشود. — ۹/۰ ق عبارت دیگر این یک سلطنت تحمیلی و موقت بوده است و بطوریکه از مفهوم روایت برمی آید او فقط امیری بر یک شهر زیخم می گردد که با تطمیع و تشکیل یک گروه اجیر (ایرو) چماقدار امارت خود را بدست آورده و حفظ کرده است.

مرحله قطعی انتخاب شاه در کتاب ساموئل مطرح می شود. شموئیل (ساموئل) که هم نبی و هم قاضی و هم رهبر روحانی اسرائیلیان بود در دوران پیری پسرانش را به قضاوت می گمارد. این امر در جامعه اسرائیل بی سابقه بوده است و هیچ قاضی و نبی و رهبری فرزند خود را نمی توانست جانشین خویش سازد زیرا این مقامها انتخابی بودند نه موروثی. پسران شموئیل راه پدر را نمی پیمایند و فساد آغاز می کنند و به رشوه خواری می پردازند و مردم را ناراضی میسازند (که نتیجه مقامات موروثی است). سران و پیران قوم به حضور شموئیل جمع شده و از او می طلبند که برای آنها شاهی برگزیند «برای ما شاهی تعیین کن که بر ما حکومت کند، آنگونه که در بین اقوام دیگر مرسوم است اما بر شموئیل گران آمد که آنها

گفتند، بما شاهی ده. تا بر ما حکومت کند، شموئیل از این رو به سوی یهوه نماز برد و یهوه به شموئیل گفت به سخنان مردم و آنچه میگویند گوش ده، زیرا آنها تو را طرد ننموده‌اند بلکه مرا نفی کرده‌اند. من نباید که دیگر شاه آنها باشم. این تقاضا با اعمالشان از زمانیکه آنها را از مصر بیرون آورده‌ام تا امروز، تطبیق می‌کند. آنها مرا ترک گفتند و به خدایان دیگری خدمت کردند. اکنون هم با من همان رفتار را تکرار می‌نمایند پس بحرف آنها گوش ده اما آنها را موكداً بر حذر ساز و به آنها آگاهی ده شاهی که بر آنها حکومت خواهد کرد چه حقوقی را طالبست. شموئیل به مردمی که از او شاه طلب کرده بودند همه سخنان یهوه را ابلاغ کرد. او گفت اینها حقوق شاهی خواهد بود که بر شما حکومت خواهد کرد. او پسران شما را خواهد گرفت و برای خود در خدمت کالسکه و اسبهایش خواهد گماشت و آنها باید در جلوی کالسکه او بدوند. او آنها را بر دسته‌های هزار نفری و پنجاه نفری خواهد گماشت آنها باید اراضی زراعتی او را شخم زنند و محصول آنها را جمع کنند. آنها باید تجهیزات ارباب‌های جنگی او را تهیه نمایند و سلاح نبرد برایش آماده سازند. دخترهای شما را خواهد گرفت تا او را روغن مالی کنند و برایش طعام طبخ نمایند و نان آماده سازند. بهترین مزارع، تاکستانها و باغات زیتون شما را خواهد ستاند و به خدام خود خواهد بخشید. از مزارع و تاکستانهای (باقیمانده) شما او عشریه خواهد گرفت و به درباریان و ماموران خود خواهد داد. نوکران و خدمه و خران و بهترین جوانان شما را خواهد گرفت و برای خود به کار خواهد گماشت. از گله‌های گوسفندان شما عشریه خواهد گرفت و شما خود برده و بنده او خواهید شد. در آن روز به خاطر شاهی که برگزیده‌اید فریاد کمک برخواید کشید اما یهوه دیگر در آن روز به شما پاسخ نخواهد داد. با وجود این (اعلام خطرها) مردم نخواستند به ساموئیل گوش فرا دهند بلکه گفتند نه، شاهی باید بر ما حکومت کند، ما مایلیم چون اقوام دیگر باشیم»

۲۰-۱/۸ س^۱

جالبست که شائول بهمین طریق و با همین روایت به سلطنت برگزیده نمی‌شود. ابتدا پس از این ماجرا شموئیل به دستور یهوه جوانی بلند قامت و زیبا را از قبیله بنیامین بنام شائول فرزند توانگری بنام کیش، برمیگزیند و او را تقدیس نموده نگید (نجید) اسرائیل میسازد. شائول از شه - الاتی گرفته شده و آنرا بمعنی تقاضا شده از خدا یا اهدا شده خدا، تعبیر کرده‌اند. شموئیل هنگام برگزیدن شائول کوزه‌ای روغن بر سر او می‌ریزد و این عمل در دوران شاهان به معنی تقدیس آنان بود^۱. نگید را بسیاری امیر و شاهزاده ترجمه کرده‌اند در

۱- روغن بر سر ریختن یا مسح و تدهین علامت انتقال قدرت و نیروی زندگی است. در شرق باستان معتقد بودند که روغن بر سر ریختن نیروی حیات می‌بخشد. در بین‌هتیت‌ها و اهالی مصر و کنعان

حالی که مفهوم واقعی آن، آنگونه که از کتاب مقدس نیز برمی آید، برگزیده و ناجی و دلاور است.

در روایتی دنبال این فصل شائول با قرعه به سلطنت برگزیده میشود. مردم در میز با و در حضور شموئیل جمع میشوند و مجدداً او از زبان یهوه به مردم اخطار می کند که «من اسرائیل را از مصر خارج ساختم و شما را از زیر قدرت فرعون آزاد نمودم اما شما اکنون خدای خود را ترک کرده اید، خدائی که نجات بخش شما در همه فشارها و مصائب بود. و شما گفتید، نه تو باید شاهی بر ما قرار دهی» ۱۷/۱۰ پس با قرعه یکنفر را برگزیدند و قرعه بنام گیدئون اصابت کرد. در روایت سوم اصولاً انتخابی صورت نمی گیرد بلکه امونیت ها یابش گیلعاد را محاصره می کنند و شائول که به دنبال گاوهای خود حرکت می کرد از شنیدن این خبر خشمناک میشود و تمام اسرائیل را فرا می خواند و با سیصد هزار سرباز به آمونیت ها حمله کرده و آنها را شکست میدهد و در اثر این پیروزی مردم او را به شاهی برمی گزینند ۱۴-۱۱/۱ س.

ولی در همین روایت هم باز شموئیل کمک هائی که به قوم خود کرده شرح میدهد و تذکر میدهد که مردم چقدر بی منظورند و با وجود آنکه «یهوه خدای شما، شاه شماست» باز هم می گویند «نه یک شاه باید بر ما حکومت کند». او برای ارائه خشم خداوند از گناه عظیمی که اسرائیلیان با درخواست شاه مرتکب میشوند از یهوه طلب معجزه می کند و یهوه در وسط فصل در وی گندم که هرگز باران نمی بارید، طوفانی نازل مینماید. «پس همه قوم به ترس و هراس عظیمی از یهوه و شموئیل دوچار شدند و دسته جمعی فریاد برآوردند که ای شموئیل برای این خدام خود از یهوه طلب ترحم کن تا ما را هلاک نسازد زیرا ما بر همه گناهان خود این شرارت را نیز افزودیم که شاهی را برای خود خواستیم» ۲۰-۱۶/۱۲ س

بطوریکه دیده میشود سه روایت با سه بیان مختلف در مورد انتخاب شائول به سلطنت با هم مخلوط شده است. محققین از این در هم گونی نتیجه می گیرند که شائول یکباره به سلطنت همه قبایل اسرائیلی برگزیده نشده بلکه بتدریج قبایل اسرائیل را زیر فرمان خود و سوریه این عمل برای تعیین فرمانده بکار برده میشده است و اسرائیلیان نیز از آنان اقتباس کرده اند. روغن ریختن با شاعر مذهبی و دعاخوانی توام بود و در نامه های امارنه به این رسم اشاره شده است. در اسرائیل ابتدا فقط برای انتخاب فرمانروا بکار میرفت و او تدهین شده یهوئل لقب می گرفت. پس از سلطنت مسح شده یک اصطلاح اشاتولوژی شد و به مسیح یا مشیخ مبدل گردید. در نسخه یونانی کتاب مقدس به کریستوس ترجمه شد و عیسی مسیح نیز تدهین شده یهوه و شاه یهودیان است.

درآورده است. در این روایات از عدم تمکین گروهی از مردم و مخالفت پسرشائول، یوناتان با او و همچنین برخورد با روحانیت و قتل عام روحانیون ۲۲/۶ س^۱ سخن گفته شده است و بنظر من این اشارات دلیل بر آنست که مراحل اولیه ظهور سلطنت در بین اسرائیلیان توأم با مخالفتهای سنتی و عقیدتی بوده است و این تضاد مدتهای متوالی باقی مانده و تا پس از سلیمان نیز ادامه داشته است. سلطنت شائول مدت زیادی بطول نمی انجامد و بالاخره به اتفاق پسرش در جنگ با فیلیسترها کشته میشوند.

در حکومت شائول مقدمات سلطنت آماده میشود ولی این دوران را باید در حقیقت واسطه بین سلطنت و مدیریت قضات دانست. در این زمان سلطنت نه موروثی میشود و نه دارای تشکیلاتی مانند دربار و مقرر حکومت و دستگاه اداری و اجرایی متشکل می گردد. حتی از یک سپاه دائمی و متشکل نیز اثری نیست و فقط از آبنر پسر عموی شائول بنام فرمانده سپاه او نامبرده میشود. ۱۴/۵۱ س^۱

آلت معتقد است که «رهبران اولیه اسرائیل یا قضات، شخصیت های منفردی بودند که جذبه و کشش روحانی آنها فقط به شخصیت خود آنها و وظیفه ای که مردم به آنها واگذار می کردند، ارتباط داشت و بهمین جهت نیز بهیچوجه این مقام قابل انتقال به دیگری نبود و موروثی شدن آن بطریقی اولی غیر ممکن مینمود. در باره شائول نیز او ابتدا چون یک قاضی قهرمان برگزیده میشود و تأیید می گردد» ایسفلدت نیز مینویسد در تشریفات انتخاب شائول نه نام ملک یا شاه به شائول داده میشود و نه او صاحب اختیار مردم می گردد و نه مقام او مورد تحسین قرار می گیرد. مالک و قادر اصلی خداست. (پس از پیروزی او شاه نامیده میشود)

هرمان نیز چون آلت معتقد است که در زمان شائول شرایط دوران قضات حاکم بوده است و او بیشتر یک رهبریت روحانی چون یک شوفت داشت با این فرق که ماموریت او موقتی نبود. او در تل الفول یا گیثا بسر میبرد و آنجا را مرکز سپاه خود قرار میدهد بدون آنکه پایتخت و دربار و تشکیلاتی داشته باشد و چون با کاهنین نوب در افتاد انحطاط خویش را نیز تشبیهت کرد. بوبر نیز معتقد است که شائول سلطان نیست بلکه او نگید یهوه است و

۱- در گیثا- شائول شمال اورشلیم قلعه ای کشف شده است که به حدود ۱۰۰۰ ق.م تعلق دارد.

این قلعه را مقرر فرمانروائی شائول میدانند و جالبست که سراسر این قلعه ۵۱×۴۷ متر مساحت داشته است. دیده میشود که آنرا . از یک امیرنشین نیز باید کوچکتر دانست.